

از مصحف ابوبکر و عثمان - بارها در همین کتاب از اختلاف قرآت و قرآت شاذ بحث شده ولی کافی نیست و فصل مستقلی می‌طلبد.

۲) بحثی درباره عصمت یا صیانت قرآن از تحریف و زیاده و نقصان، و بیان نظرگاه رسمی قدیم و جدید شیعه در این باب، و رد تهمت بی‌بایدی که در این باره به شیعه می‌زنند. البته در سراسر این کتاب بارها به مسأله تواتر مسلم و قطعی الصدور بودن قرآن و اجماع صحابه و قاطبه مسلمانان در این باب تصریح شده، و خود این کتاب که به قلم یک محقق فاضل شیعه نوشته شده، طبعاً نظرگاه شیعه را منعکس می‌کند.

۳) بحث در فواتح سور، که در همه تواریخ قرآن، از جمله تاریخ تولد که سابقه دارد.

۴) بحث در ناسخ و منسوخ و نسخ که مطرح کردن آن از مبحث سبب نزول - فصل شانزدهم کتاب حاضر لازم‌تر می‌نماید.

۵) بحث در سیر چاپ قرآن و تاریخچه تصحیح و تهیه و میزان صحت و اعتبار قرآنه‌ای چاپی مهم.

۱. تاریخ قرآن، تألیف دکتر محمود رامیار (تهران، اندیشه، ۱۳۴۴)

۲. پژوهشی در تاریخ قرآن، نوشته دکتر سید محمدباقر حجتی. طبع دوم (تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۶۰)

۳. فهارس القرآن. تنظیم دکتر محمود رامیار. [در ذیل قرآنی که به خط مصطفی نظیف به چاپ رسیده] (تهران، امیرکبیر، ۱۳۴۵)

۴. تلفظ این نام به شهادت «فرهنگ زندگینامه‌ای وبستر» و ضبط دایرةالمعارف فارسی، «رژیس» است، نه «رزی» که در روی جلد و صفحه عنوان در آستانه قرآن آمده است.

۵. در آستانه قرآن نوشته رزی بلاشر. ترجمه دکتر محمود رامیار (تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۵۹).

۶. این کتاب به همت یکی از افاضل حوزه علمیه قم، حجة الاسلام سید مهدی حائری قزوینی به فارسی ترجمه شده و بزودی از سوی انتشارات امیرکبیر منتشر خواهد شد.

## شناخت یا

# شناخت اسلام

هادی شریفی

شناخت اسلام. فریتویف شوئون. ترجمه سید ضیاءالدین دهشیری. مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی. تهران. ۱۳۶۲. ۲۲۸ ص. ۲۵۰ ریال.

در آثار فریتهوف شووان متفکر دینی معاصر، عمق معنی و وسعت نظرگاه و دقایق حکمی و عرفانی و باریک‌اندیشیهای ظریف فلسفی به هم آمیخته و به ایجاز اما صریح و خالی از تعقد و به سبکی وزین و شایسته معانی بلند و روحانی به بیان آمده است. معانی عمیق است و بلند چه در اینجا از حقیقت و عوالم

ملکوتی و رموز و اسرار عرفانی سخن به میان است. ناگفته نماند که شووان در بیان این معانی به حوزه دینی خاصی محدود نمی‌شود، حتی در موردی که از دینی خاص سخن می‌گوید. وی با زبان معنوی و عرفانی ادیان بزرگ جهان آشناست؛ با اسلام، با مسیحیت، با یهود و با ادیان بودایی و هندویی و تائویی. و در حوزه هر یک از این ادیان هم نسبت به انشعابات و فرقه آن دین بیگانه نیست. از این گذشته وی ادیانی که جنبه جهانی ندارند مثل آیین و اصول اعتقادی سرخ‌پوستان و شمنها و نیز ادیان گذشته و منسوخ مثل دین اینکا (Inka)ها و مایا (Maya)ها را می‌شناسد. او در آثار خود از همه این دینها مثال می‌آورد و برای توجیه نظرگاه خود که وحدت متعالی ادیان (Transcendent Unity of Religions) است، از این آشنایی با ادیان مختلف سود می‌جوید. به این صورت است که عمق معنی و وسعت نظرگاه در آثار وی به هم می‌آمیزد. و باز باید گفت که دامنه نظرگاه وی در شناختی صرفاً دینی خلاصه نمی‌شود، اگر دین را به مفهوم اخص کلمه به کار بریم. وی درباره فرهنگهای سنتی و اقوام و نژادهای مختلف در رابطه با دین و فرهنگ آنها تحقیق و تأمل کرده است و مقالات متعددی در این زمینه نگاشته که پاره‌ای از آنها به صورت دو کتاب زیر چاپ و منتشر شده است:

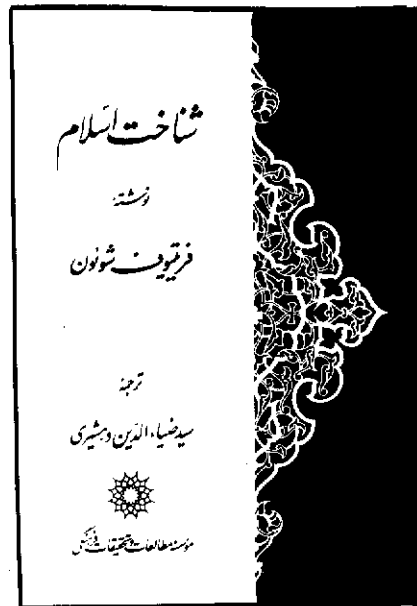
*Castes and Races. (1981), Light on the Ancient World (1966)*

ثانیاً اهل تأمل و تحقیق باشد. بدین معنی که اگر نکته‌ای در اثری که در دست ترجمه دارد به ایجاز و به اشاره بیان شده است پس از اینکه خود نکته را دریافت در پی آن باشد که با تأمل و تحقیق لازم در آن مورد، مطلب را به ذهن و فهم خواننده فارسی نزدیک کند. اما اگر مترجمی بدون توجه به این ویژگیها به ترجمه این آثار بپردازد، محققاً چنین ترجمه‌ای نامفهوم و نارسا خواهد بود. و این واقعیتی است که یک خواننده کم و بیش دقیق فارسی‌زبان عملاً در موقع مطالعه کتاب شناخت اسلام ترجمه آقای دهشیری با آن روبرو خواهد شد.

ترجمه کتاب شناخت اسلام از همه آن نکات مهمی عاری است که هر مترجم با تجربه‌ای باید بدانها وقوف داشته باشد. این نکات عبارت از انطباق ترجمه با متن و برگرداندن درست معانی و مطالب کتاب به زبان ترجمه و بیان رسا و روان و قابل فهم مطالب برای خواننده فارسی‌زبان است؛ و بالأخره شیوه و سبک نگارش مترجم باید کم و بیش همپایه و متناسب با متن اصلی باشد. البته لازمه در نظر داشتن نکاتی که برشمردیم این است که مترجم خود مطالب و معانی کتاب را درست و دقیق فهمیده باشد. برای اینکه خواننده این سطور ببیند این ادعا تا چه میزان درست است باید شواهدی را در اختیار وی بگذاریم.

نخست با ترجمه اسم کتاب آغاز می‌کنیم که نادرست است. اسم کتاب به زبان فرانسه که زبان نویسنده است *Comprendre l'Islam* است که به همین معنی یعنی *Understanding Islam* به انگلیسی و باز به همین معنی یعنی *Verständnis des Islam* به آلمانی برگردانده شده است. اسم کتاب در ترجمه عربی آن به قلم صلاح الصاوی نیز حتی *فهم الاسلام* ترجمه شده است. مقصود اینکه اسم کتاب «فهم اسلام» است نه «شناخت اسلام» و تمام مطالب کتاب برگرد همین نکته فهم معانی و دقایق دین اسلام می‌چرخد. قصد نویسنده هم این بوده است که خواننده غربی که ادراک درستی از اسلام ندارد دریابد که اسلام چیست. معلوم نیست مترجم به چه دلیل اسم کتاب را به غلط *شناخت اسلام* گذاشته است که از نیت نویسنده خیلی فاصله دارد.

بعد از عنوان کتاب به مسأله مطابقت ترجمه با متن و فهم معانی کتاب و برگرداندن آنها به زبان فارسی می‌رسیم. قبل از بررسی این نکات لازم است یاد آور شویم که کتاب چهار بخش دارد با عناوین: اسلام، قرآن، پیغمبر، و طریقت. بخش اول کتاب



آثار وی بر هفده کتاب و دهها مقاله بالغ می‌شود که به زبان فرانسوی نگاشته شده است. همه این آثار به زبان انگلیسی و پاره‌ای از آنها به زبانهای عمده جهانی مثل آلمانی، اسپانیایی، ایتالیایی و عربی برگردانده شده است. در بین آثار وی چهار کتاب درباره اسلام است که به ترتیب انتشار عبارت‌اند از: *Dimensions of Islam. (1960) Understanding Islam. (1963) Islam and the Perennial Philosophy (1976), Islam and Christianity* که در دست چاپ است.

وسعت نظرگاه شووان دو بخش عمده دیگر را نیز دربرمی‌گیرد که یکی مباحث مربوط به هنر و بخصوص هنر مقدس و هنر دینی است و دیگری مباحث مربوط به علوم جدید و تمدن معاصر است که گرایشی صرفاً دنیوی دارد و در نتیجه طبعاً در برابر تفکرات معنوی و دینی قرار می‌گیرد. آنچه شووان درباره مباحث فکری و فلسفی و علمی تمدن معاصر می‌گوید از لحاظ فهم آثار وی حایز کمال اهمیت است. او افکار و عقاید خود را به ایجاز و اختصار بیان می‌کند، اما آنچه می‌گوید دقیق و صریح است. و بالأخره سبک نگارش و شیوه بیان وی وزین و ادیبانه است. چه بیان نویسنده باید متناسب با اندیشه‌اش باشد. افکار بلند و معانی روحانی و رموز عرفانی را نمی‌توان به شیوه‌ای عامیانه و سبکی مبتذل بیان کرد.

آنچه بدان اشاره رفت تنها بدین منظور بود که یادآور شویم این ویژگیها فهم آثار شووان را مشکل می‌کند و تنها مترجمی از عهده برگرداندن آنها برمی‌آید که نخست با این ویژگیها آشنا و

یعنی «اسلام» مهمترین بخش است از لحاظ فهم کتاب و نسبت نویسنده. حال بینیم مترجم محترم چگونه از عهده ترجمه این بخش و رساندن معانی و مطالب آن به خواننده فارسی زبان برآمده است.

سطر اول بخش «اسلام» که سرآغاز کتاب است این چنین ترجمه شده است: «اسلام عبارت است از اتحاد بین یزدان به عنوان یزدان و انسان به مثابه انسان» (ص ۷). از لحاظ خواننده فارسی و با توجه به وجود این همه مطالب دقیق عرفانی که در آنها خداوند در مرتبه ذات یا اسماء و صفات و غیره با نهایت دقت توصیف شده است، این چنین تعریفی یعنی «یزدان به عنوان یزدان» و یا «انسان به مثابه انسان» چه تعریفی است و چه کمکی به خواننده می‌کند؟ مضافاً اینکه قصد اصلی نویسنده کتاب با این عنوان فهمیده نشده است. نویسنده نوشته است: «خدا چنان که هست»، «خدا فی نفسه» «Dieu comme tel» به همین ترتیب انسان چنان که هست، انسان فی نفسه مطرح است که برگردان «homme comme tel» است و یزدان به عنوان یزدان و انسان به مثابه انسان این معنی را نمی‌رساند. در ضمن کلمه اتحاد هم ترجمه دقیقی نیست شاید بهتر بود از لفظ قرب و نزدیکی استفاده می‌شد. در همین صفحه کتاب چند سطر بعد که انسان با تفصیل بیشتری توصیف شده است، مترجم چنین عبارتی نقل کرده است «انسان.... صاحب اراده‌ای توانا در انتخاب راهی که می‌سپرد» (ص ۷). این ترجمه درست نیست. متن کتاب چنین است: «انسان... برخوردار از اراده‌ای که می‌تواند آنچه به مطلق رهنمون می‌شود، برگزیند».

در صفحه دوم کتاب بحث در باره خدا در مرتبه اطلاق است و اینکه اگر انسان، مقید یا نسبی را مطلق فرض کند اشتباه است و اگر این اشتباه فکری وارد حوزه اراده و عمل شود، گناه است. حال به ترجمه توجه کنید: «خطائی که می‌گوید ذات مطلق وجود ندارد، یا اینکه امری اعتباری و نسبی همان امر مطلق است و یادو امر مطلق وجود دارد و معصیتی که به موجب آن این خطا در زمینه اراده و عمل مکان دارد» (ص ۸) اولاً مفاهیم امر اعتباری و امر مطلق در متن کتاب مطرح نیست، و دقیقاً مفاهیم «مطلق» (absolu) و «نسبی یا مقید» (relatif) مطرح است. ثانیاً قسمت دوم عبارت نارسا و نامفهوم است و متن کتاب چنین است «و گناه این است که این اشتباه وارد حوزه اراده و عمل شود».

به جمله دیگری از شناخت اسلام توجه کنید: «در شریعت اسلام که انسان عاقل است و عقل بر اراده سابق می‌باشد، محتوی یا هدایت عقل همان عمل و اثر تفضل الهی دارد: کسی رستگار می‌شود که قبول کند که مطلق قدسی فقط همان مطلق برتر از عالم حواس است و اعمال و اثرات اختیاری ناشی از آن می‌باشد. شهادت مسبب اعمال عقل است و شریعت مسبب اراده و اختیار» (ص ۹). این جمله نشان می‌دهد مطلب کتاب و قصد نویسنده فهمیده نشده است. انسان وقتی می‌خواند که «در شریعت اسلام که انسان عاقل است» احتمالاً این سؤال در ذهن او پدید می‌آید که مگر در شریعت مسیح (ع) انسان دیوانه است. ثانیاً در خود متن عبارت «مطلق قدسی فقط همان مطلق برتر از عالم حواس است» وجود ندارد. اینها را مترجم از خودش اضافه کرده و نیز متوجه نشده است که عبارت «و اعمال و اثرات اختیاری ناشی از آن می‌باشد» ناشی از چیست و گرنه عبارت را طوری دیگر ترجمه می‌کرد، طوری که خواننده لااقل چیزی دستگیرش می‌شد. برای این که مطلب روشن‌تر شود عین عبارت را سعی می‌کنیم در اینجا ترجمه کنیم: «در مورد اسلام که انسان به صورت عقل در نظر گرفته شده است و عقل بر اراده تقدم دارد، محتوا یا جهت عقل است که تأثیر قدوسی دارد. کسی به فلاح می‌رسد که قبول کند تنها مطلق متعال، مطلق متعال است و از این اصل نتایج مربوط را برای اعمال ارادی خود استخراج کند».

باز در همین صفحه مطلبی چنین ترجمه شده است «در حکمت باطنیه «یعنی طریقت»، رحمت‌هایی از جانب اولیاء الله وجود دارد که همان منزلت مفتاح اسرار دارند و فقط «فطرت برتر از طبیعت و لاهوتی ما را صفت این جهانی و فعلیت می‌دهد» (ص ۹). در این جا نیز مطلب درست فهمیده نشده است. «فطرت برتر از طبیعت و لاهوتی ما را صفت این جهانی و فعلیت می‌دهد» یعنی چه؟ مترجم ظاهراً کلمات را بدون توجه به معانی آنها پشت سر هم قرار داده است. اگر خواننده دقیقی از مترجم بپرسد، معنی این عبارت «فطرت برتر از طبیعت و لاهوتی ما را صفت این جهانی» به این معنی است که فطرت برتر از طبیعت و لاهوتی ما طبیعی و دنیوی شود، مترجم چه جواب خواهد داد؟ مضافاً اینکه مقصود نویسنده این بوده که: «از برکت ورود به طریقت یعنی تشرف پیدا کردن فطرت مافوق طبیعی (الهی) انسان تحقق می‌یابد».

باز در همین صفحه مؤلف از سهم نطق و کلام که پا به پای عقل و اراده در طریق رستگاری انسان پیش می‌رود، صحبت می‌کند. از لحاظ دین نقش مهم قوه نطق در دعا کردن آشکار می‌شود. حال ببینیم مترجم قصد نویسنده را چگونه بازگو کرده است: «عقل و اراده از طریق ادعیه و اذکار که هم کلام الهی است و هم بشری فعلیت می‌پذیرند. عمل به اراده راجع می‌گردد و مضمون به عقل» (ص ۹). «عمل به اراده راجع می‌گردد و مضمون به عقل» یعنی چه؟ کدام عمل و کدام مضمون؟ برای این که پاسخ این سؤالات داده شود بهتر است به متن اصلی کتاب رجوع کنیم و آنگاه آن را با عبارت شناخت اسلام مقایسه کنیم «همه اینها (عقل و اراده و کلام) در واقع به وسیله دعا تحقق می‌یابند. دعایی که هم کلام الهی و هم انسانی است. عمل دعا کردن به اراده و محتوای آن به عقل مربوط می‌شود.»

در صفحه بعد نویسنده در باره اراده و انسان فی نفسه و انسان به عنوان عضو جامعه سخن گفته است. مترجم این مطلب را این چنین به فارسی برگردانده است «... و در قبال انسان به منزله انسان و انسان به عنوان عام و جمع از جانب دیگر» (ص ۱۰). این هم تعریف دیگری از اسلام به قلم مترجم: «در این صورت اسلام خود دین ایمان و یقین، تعادل و خطبه و دعا آن هم از طریق متابعت از قوای خدا صورت خود، خواهد بود» (ص ۱۰). حال می‌توان این عبارت را با ترجمه زیر مقایسه کرد «بنابراین اسلام دین یقین، دین تعادل و دین دعا و عبادت است. در این جا سه قوه الهی انسان به ترتیب مورد توجه قرار گرفته است.»

در صفحه ۱۱ مترجم محترم مطلب مربوط به احسان را چنین ترجمه کرده‌اند: «الاحسان، در پرتو اعجاز کلام قدسی، کلام قدسی به منزله مرکب، ناقل و عقل و اراده مختار - دو قضیه و اصل سابق را به ذات خود بازمی‌آورد» (ص ۱۱). گمان نکنید که چون عبارت پیش و پس این جمله را نخوانده‌اید آن را نمی‌فهمید. چون اگر همه فصل را هم می‌خواندید و آن را می‌فهمیدید باز معنی این یک جمله فارسی برایتان نامفهوم می‌بود و از اینجاست که باید گفت آیا وقتی انسان عبارتی این چنین را می‌خواند می‌تواند قبول کند که مقصود نویسنده درست بیان شده است؟

«دو قضیه و اصل سابق را به ذات خود بازمی‌آورد» یعنی چه؟ مقصود نویسنده از «الاحسان» همان معنی است که در حدیث معروف پیغمبر اکرم (ص) است که می‌فرماید آدمی باید خدای را

چنان عبادت کند که گویی او خدا را می‌بیند و اگر این میسر نشد چنان عبادت کند که گویی خدا او را می‌بیند «این احسان است که دو عنصر ایمان و اسلام را از طریق جاذبه کلام قدسی به ذات اصلی خود بازمی‌گرداند.»

در همین صفحه چنین عبارتی در ترجمه آمده است: «این نقش خدا سیمائی ما در آنچه می‌توانیم اسلام بنیادی و پیش از وجود حکمت الهی بنامیم، بسی بیش از عقیده اسلامی که قدوسیت خدا و فاصله بی‌قیاس بین او و ما بیان می‌شود معتبر و جالب توجه است. و از مشابهاتی که به نفع انسان بین خدا و بشر یافته‌اند کراهت دارد» (ص ۱۱).

برای درک معنی عبارت زحمت خواندن مکرر را به خود ندهید چون چیزی دستگیرتان نخواهد شد! اسلام بنیادی و پیش از وجود حکمت الهی به زعم مترجم ترجمه عبارت: «l'Islam l'fondamental et Pré-théologique» است. بر این اساس باید اولاً دو نوع اسلام وجود داشته باشد، اسلامی که بی‌ارتباط با حکمت الهی و در نتیجه پیش از آن وجود داشته و ظاهراً اسلام بنیادی است و اسلامی که بعد از حکمت الهی به وجود آمده است و معلوم نیست اسمش چیست؟ ثانیاً مسأله غامض تر جدا کردن صفت حکمت از خداست و اینکه انسان - معاذالله - باید زمانی خدا را بی‌حکمت و زمانی با حکمت تصور کند، یعنی حکمت نسبت به خدا امری حادث و اعتباری است. عبارت «پیش از وجود حکمت الهی» از لحاظ شرع عبارتی کفرآمیز و از لحاظ فلسفه و حکمت اسلامی نادرست و بی‌معنی است (البته باید به مسؤلان «مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی» هم تبریک گفت که خدا و اسلام را در انتشارات خود این چنین معرفی می‌کنند). ظاهراً مترجم به معنی دقیق اصطلاح «pré-théologique» که به معنی قبل از پیدایش مباحث فقهی و کلامی است عنایتی نداشته است. در متن کتاب صحبتی از حکمت الهی مطرح نیست تا چه رسد به قبل و بعد از آن. مقصود نویسنده چنین چیزی بوده است که دقیقاً به فارسی ترجمه نشده است: «سهمی که صورت الهی داشتن انسان در اسلام اولیه و قبل از پیدایش مباحث فقهی و کلامی در آن، داراست، از آن دسته از اصول اعتقادی اسلامی قابل تأمل تر است که در آنها بر مقام تنزیهی خدا و وجود فاصله قیاس‌ناپذیر بین او و ما تأکید می‌شود و به تشابهاتی که به نفع انسان ساخته شود، گرایش ندارد.»

در زیر نویس یکی از صفحات اولیه کتاب مؤلف به مطلبی که یک نویسنده غربی در باره این عربی نوشته و در آثار او گرایشی به مسیحیت دیده است اشاره کرده و مترجم محترم که نکته به این سادگی را در نیافتاده است مطلب را چنین ترجمه کرده اند: «اگر هم‌آهنگ با این عربی از نوعی اسلام «مسیحی مشرب» سخن بگویم (ص ۱۳، زیر نویس ۳). متن کتاب این است: «در رابطه با این عربی از اسلام «مسیحی شده» صحبت شده است.»

وقتی صفحات اولیه ترجمه را باز هم ورق می‌زنیم مطالبی می‌بینیم که چند نمونه از آنها در زیر از نظر شما می‌گذرد:

«فرد مسلمان در برابر خود - در پیش عقل خود - که ذات واحد را برمی‌گزیند فضائی مولود اراده ندارد که چون وسوسه ماجرائی فردی نمایان گردد، بلکه شبکه مجراهایی در پیش می‌بیند که به حکم الهی قبلاً مرتب و مجهز شده است... این توازن آن طور که مسیحی معتاد محض به «اصالت کمال مطلوب و ایده‌آل» اراده‌گرایانه فرض می‌کند خود غایت نیست بلکه در آخرین تحلیل چیزی به غیر از اساسی برای فسرار در ضمن - مراقبه و نظاره آرام‌بخش و رها شده وجود لایتغیر از چنگ تردید و تزلزل خاطر و آشوب و انقلاب نفس نمی‌باشد.» (ص ۱۴ - ۱۵).

«اگر شیوه تعادل که اسلام پژوهنده و مجری آن است در انظار مسیحیان نوعی صفت استعداد حسابگرانه و عاجز از درک امر ماوراء الطبیعی است، ولی اصالت کمال مطلوب (آرمان‌گرایی) - فداکاری خواه مذهب مسیح در معرض این خطر است...» (ص ۱۵)

«این خصلت نه فقط قصد آن را که تکرار قضیه‌ای غیر عرفی یا مرحله‌ای از مدارج بی‌نام و نشان و در نتیجه نوعی «تجدید» باشد توضیح می‌کند بلکه معنی دقیق و صائب و سنتی اصطلاح و حتی با مفهوم تغییر یافته آن را روشن می‌سازد، زیرا وحی اصیل ناگزیر خود بخود بوده از جانب خدا ظاهر می‌گردد و ربطی به ظواهر آن ندارد - و نیز مفاهیمی را چون «خلقت مداوم» شرح می‌کند» (ص ۱۷ - ۱۸).

جملات بالا را به تکرار و به دقت بخوانید، ببینید از آن چه می‌توانید دریابید. آیا مترجم خود، بدون توجه به متن اصلی کتاب که در ذهن دارد از این جملات مطلب درستی درمی‌یابد؟

در جایی نویسنده مفهوم «dogmatisme» را توصیف کرده است. ترجمه زیر از همین مفهوم است «صفت ممیزه» اعتقاد به

اصول جامد و جازم «این قضیه است که برای فلان نقطه نظر یا بهمان وجهه مقام مطلق و مفهوم انحصاری قایل می‌گردد» (ص ۲۱ - ۲۰، زیر نویس ۲).

صرف نظر از اینکه مقصود نویسنده نکته بسیار دقیقی است، خواننده از خود می‌پرسد «اعتقاد به اصول جامد» یعنی چه؟ متن کتاب چنین است: «مشخصه اعتقادات این است که به «نظرگاه» خاصی یا یک «جنبه» حالتی مطلق یا انحصاری نسبت دهند.»

در بعضی موارد مطالب کتاب دقیقاً نادرست و عکس آن چیزی است که مورد نظر مؤلف بوده است و یا مطلب کاملاً نامفهوم و بی‌معنی به فارسی برگردانده شده است - مثل موارد زیر: «... موجب می‌شود که جنسیت در حد مشروع و سنتی آن - یعنی با تعادل نفسانی و اجتماعی - بتواند خصلت شایسته بیابد، آنچه وجود حدود مذکور از قبل هم نشان می‌دهد. و به عبارت دیگر تنها التذاذ و کامیابی است که به حساب می‌آید» (ص ۲۷). گذشته از این که جملات بسیار نارسا است قسمت آخر جمله دقیقاً نادرست و عکس نظر نویسنده است. نظر نویسنده این است: «به بیان دیگر لذت حاصله از روابط جنسی نیست که به حساب می‌آید.»

این هم جمله نادرست دیگری: «نه هند و نه فیثاغورثیان علم فعلی را به کار نبسته‌اند، و عناصر فن تعقل و استدلال که علم ما را به خاطرها آورد از عوامل ماوراء الطبیعی که ابداً این علوم را به خاطر نمی‌آورد، مجزا نکرده‌اند و این عملی است خودسرانه، مخالف با عینیت حقیقی. افلاطون که به این ترتیب تصفیه شده بود، تنها نقی داستانی داشت، در صورتی که مشرب وی سراسر آدمی را در حیات برتر از ماده و ماوراء بحث و استدلال و تفکر، مستمر گردانید» (ص ۳۱، زیر نویس ۲). کلمه *décancer* که هم در فرانسه و هم در انگلیسی به همین معنی به کار می‌رود، از اصطلاحات کیمیاگری است که به معنی تصفیه کردن و خالص چیز یا ماده و یا ترکیبی را از آن بیرون کشیدن است، در شیمی هم به معنی جدا کردن رسوبات از محلول به کار می‌رود. در عبارت بالا قصد مؤلف این بوده که اگر آثار افلاطون تصفیه و یا خالص شود، به طریقی که در علوم امروزی متداول است و امور ماوراء الطبیعی را از مباحث فنی استدلالی جدا می‌کنند، آثار افلاطون فقط ارزشی افسانه‌ای خواهد داشت، در حالیکه هدف تعلیمات افلاطون این بود که انسان را در نحوه تفکری که ماوراء زبان و بیان است، مستقر کند. مترجم اولاً به تصفیه شخصی افلاطون پرداخته‌اند و ثانیاً از خودشان

نپرسیده اند «افلاطون» تنها نفعی داستانی داشت، یعنی چه؟ البته اگر از این نکته بگذریم که ترجمه مطالب بالا نادرست و نامفهوم است، جای شکرش باقی است که مترجم شیوه تصفیة افلاطون را یافته است. اگر این شیوه در اختیار دیگران هم قرار می گرفت حداقل این حسن را داشت که خوانندگان به رموز کیمیاگری به شیوه امروزی پی می بردند!

این مطلب هم کاملاً نادرست ترجمه شده است. توجه کنید: «بعضی تمدن جدید را نوعی اندیشه یا فرهنگ در نقطه مسقابل تمدنهای سنتی قرار می دهند، ولی فراموش نمی کنند که اندیشه جدید یا تمدنی که محصول آن است نه فقط جزر مدئی نامتعیین و به طریقی توصیف ناپذیر، بطور قاطع می باشد» (ص ۳۳)

صرف نظر از جملات نامفهوم اصل مطلب هم غلط ترجمه شده و نظر نویسنده به هیچ وجه بیان نشده است، متن اصلی چنین است: «.... اما این نکته فراموش شده است که افکار جدید - یا تمدنی که این افکار را موجب شده است - جریانی نامعین است که به مفهومی مثبت قابل تعریف نیست.»

در بعضی جاها مترجم آنقدر با مفاهیم و مقاصد نویسنده بیگانه بوده است که ترجمه مضحک به نظر می رسد مثلاً این جمله «وقتی می خواهند موضوع خدا را نفی کنند به حکم منطق باید از خلق محیطی آغاز کنند که امور معنوی را اجرامی بیگانه می شمارد.» (ص ۴۰ زیر نویس ۲) متن چنین است: «انسانها وقتی می خواهند بهشت را نفی کنند کاملاً منطقی است که جوی ایجاد کنند که در آن امور معنوی، نامأنوس و نامعقول جلوه کند.»

و بالاخره این جمله از ترجمه کتاب شناخت اسلام: «ذات مطلق و یا معرفت ذات مطلق - بدین نحو در روح خواص صخره و صاعقه ای به وجود می آورد، که یکی را به صورت کعبه مصور کرده اند یعنی مرکز و دیگری را به صورت خنجر جنگ مقدس که نشان محیط و نواحی دور از مرکز است» (ص ۴۳)

قصد مؤلف کتاب بیان تمثیل مرکز و پیرامون دایره بوده است که به صورت کعبه و جهاد که اولی تمثیل مرکز و درون و دومی تمثیل پیرامون و بیرون است بیان شده است. منتها چون این زبان تمثیل و این دقایق درک نشده است، عبارت این طور پرداخته شده: «و دیگری را به صورت خنجر جنگ مقدس که نشان محیط و نواحی دور از مرکز است.»!

به طوری که می بینید اشتباهات بخش اول که فقط به

پاره ای از آنها اشاره رفت، آنقدر زیاد است که اگر به همین نحو ادامه دهیم، این نقد خود کتابی مفصل می شود. بی اغراق صفحه ای از ترجمه نیست که نیمی یا بخشی از آن نادرست و نامفهوم نباشد. فکر می کنم این نمونه ها از بخش اول کتاب کافی است که نشان دهد ترجمه دارای چه لغزشها و اشتباهات فاحشی است.

نکته دیگری که قابل بیان است اینکه چون مؤلف کتاب را برای غربیها نوشته، آن هم برای آن عده که با مباحث مربوط به ادیان و عرفان شرقی آشنا نیستند، طبعاً اسامی و مفاهیمی به کار برده است که برای خواننده غربی مفهوم است. اما همان مفاهیم و اسامی ممکن است برای خواننده فارسی کاملاً ناآشنا باشد. مترجم هیچ زحمتی به خود نداده که این مفاهیم و اسامی را به ذهن خواننده فارسی زبان نزدیک کند. به جمله زیر توجه فرماید که از صفحه اول بخش سوم کتاب «پیغمبر» نقل شده است: «در نظر انسان غربی و بلاتردید به چشم اغلب غیرمسلمانان، مسیح و بودا مظهر کمالاتی هستند که بلاواسطه قابل درک و مقنع می باشد و همین بازتابی است از تلامه ای به شیوه ویسوه کاندئا که از جهات بسیاری قابل قبول نیست یعنی عیسی، بودا، راماکریشنا» (ص ۱۲۱).

اولاً ویسوه کاندئا نیست بلکه ویسوه کاندئا است. ثانیاً ویسوه کاندئا برای خواننده فارسی چه معنی می دهد؟ آیا ویسوه کاندئا انسان است، یک مشرب فلسفی است، اسم عبادتگاهی است؟ چیست؟ مطلب این بوده که ویسوه کاندئا که یکی از متفکران معاصر هندی است در یکی از نوشته های خود حضرت عیسی (ع) را با بودا و راماکریشنا مقایسه کرده است و از این سه شخصیت به عنوان تلیشی صحبت کرده است. این نکته ظاهراً برای مترجم مبهم بوده و خواننده را هم با این ابهامی که خود با آن روبرو بوده رها کرده است.

علاوه بر اشتباهات و لغزشهایی که بدانها اشاره رفت در ترجمه اصطلاحات نادرست و بی معنی فراوان به کار رفته است. به چند نمونه زیر توجه کنید: «déiformité» به «خدا صورتی ویزدان نمائی»، «Réintégration» به «بازگردانیدن به مسکن اصلی»، «a priori» به «بالبداهه و فارغ از بحث و استدلال» و «بیاآخره quod absit» که به معنی «معاذالله» یا «استغفرالله» است در متن کتاب (ص ۸) به «بنابراین عالم» و همین اصطلاح در واژه نامه (ص ۲۱۹) به «ماوراءنسبیت» ترجمه شده است. تو خود حدیث مفصل

بخوان از این مجمل.

سبک نگارش ترجمه هم بسیار سست است و جملات سبک و نارسا و نامفهوم فراوان دارد. به زعم نگارنده اکثر مطالب کتاب و بخصوص از تباط آنها با هم درست درک نشده است. ناگفته نماند که کتاب مشکل است و بسیار تأمل و دقت لازم دارد تا خواننده مقصود نویسنده را به نحو درست دریابد، البته به شرط اینکه با افکار و ویژگیهای آثار وی آشنا باشد، همان طور که در مقدمه این نقد اشاره رفت. البته مشکل بودن کتاب از مسئولیت مترجم نمی‌کاهد، چه معمولاً مترجم بر اساس رغبت و میل شخصی و با آگاهی به ترجمه کتابی این چنین می‌پردازد و کسی او را مجبور به این کار نمی‌کند. بنابراین باید نسبت به توانایی خود در ترجمه واقع بین باشد. تنها جنبه مثبت کتاب پاره‌ای عبارات و بعضی کلمات است که خوب برگزیده شده است.

اما مسئولیت انتشار چنین ترجمه‌ای بجز ناشر متوجه چه کسی می‌تواند باشد؟ چه بسا مترجمی ترجمه‌ای بسیار مغلوط و نامفهوم به ناشری عرضه کند. این ناشر است که باید تشخیص دهد آیا ترجمه‌ای قابلیت اصلاح و ویرایش و انتشار دارد یا نه؟ آیا مسئولان مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی در هنگام چاپ و نشر کتاب شناخت اسلام چنین سؤالی را از خود کرده بودند؟ صرف نظر از هزینه‌ای که از بودجه عمومی مملکت و بیت‌المال صرف چاپ و انتشار چنین ترجمه‌ای شده است، مسئولیت سنگین معرفی اسلام به صورتی نامفهوم و در هم ریخته به آن صورت که در این کتاب عرضه شده است دقیقاً به عهده مؤسسه ناشر است. وقتی ترجمه شناخت اسلام را به دوستی نشان دادم و به پاره‌ای از اشکالات ترجمه اشاره کردم می‌گفت: «حق بود اسم کتاب را شناخت اسلام می‌گذاشتند!»

می‌دانیم که مؤسسه تحقیقات و مطالعات فرهنگی که وابسته به وزارت فرهنگ و آموزش عالی است مسئولیت سنگینی در معرفی اسلام به نحوی درست و شایسته دارد. از آنجا که صحیح نیست مؤسسه‌ای علمی و فرهنگی، مردم و بخصوص نسل جوان را که معمولاً خواننده عمده آثار مربوط به اسلام است، با تصویری در هم ریخته و مبهم و نادرست از اسلام روبرو کند، اگر مسئولان مؤسسه تحقیقات و مطالعات فرهنگی توزیع کتاب شناخت اسلام را به صورت جدی متوقف کنند، شاید از این طریق به آنها که تاکنون کتاب را نخریده‌اند، خدمتی کرده باشند.

